

ذخیره سالها برای عیال نیندوختی *

ذکر خرابی نجابت خان در قبول مهم سری نگر

نجابت خان نوچدار دامن کوه ولایت پنجاب عرضه داشت نمود که اگر مهم زمیذدار سری نگر به بنده مقرر شود دو هزار سوار سه بندی مرحمت فرمایند ملک آن حدود بتصرف والا می آرم یا پیشکش لائق از مرزبانان آن موز و بوم میگیرم - التماس او بدرجه قبول در آمد - اگرچه بعد رسیدن بحرحد آن ولایت تردد نمایان نموده قلعه حاکم نشین آنجا را با مکانهای قلب دیگر بتسخیر در آورده سر راههای کتل را با وجود آنکه زمیذاران بسنگ و گچ گرفته برقندازان حکم انداز آنجا گذاشته بودند بعد رسیدن نجابت خان از سم اسپان بهادران آن راه مسدود مفتوح گردید - و مرزبان فرار اختیار نموده رو بکوهستان آورده و کیل زبان همان نزد نجابت خان فرستاده بقبول پیشکش ده لک روپیه برای ارسال حضور و یک لک و پنجاه هزار روپیه به نجابت خان پای صلح بمیان آورد - نجابت خان ناتجربه کاری آنکه از بندوبست و احتیاج ضروری خاطر جمعی حاصل نماید بشرط ادای زرمذکور در مدت بیست روز نگهداشتن وکیل تا حصول زر قبول نمود - وکیل قدری طلا آلات و ظروف نقره و سنگ ریزه که با خود آورده بود بقیمت لک روپیه داده برای تنه دو نفر مفلوک بی نام و نشان را لباس فاخره پوشانده عوض خود تا واصل ساختن باقی نزد سرکار نا کرده کار گرو گذاشته راه صحرا گرفت و برای بند نمودن رسد غله راهها را چنان مسدود ساختند که تردد قاصد دشوار گردید - و از فرسیدن رسد حال لشکر روز بروز تباه میگردد و تا رسیدن ایام بوسات

بعرضه داشت‌های سرایا غدر گذارنده نام و درم دیگر نرساند و کار و عرصه بر مردم بمرتبه تنگ گردید که گرده نان بقرص آفتاب ایام بر شکل و زمستان دم هم‌چشمی میزد - و شب و روز باریان فرصت چشم و نمودن نمی داد - و از هر طرف سیلاب دوان برای و بل جانوران و آدم‌هایی فاقه کشیده می‌رسید و هر جا که تهنه بادشاهی گذاشته شده بود مخدولان گاه بی‌گناه چون بلای ناگهان ریخته دمار از دماغ روزگار آن جماعه بر می‌آوردند - تا آنکه نجابت خان باهم مصلحتان جان خود سلامت از آنجا برآوردن غنیمت دانسته بفکر تدبیر برآمدن از آن قهله افتاد - درین ضمن خبر رسید که گوجر نام را که در قلعه گذاشته پیش آمده بود با جمع کثیر کشته گردید و سوار و پیاده بیشمار همه جا سر راهها را بند نموده اند - حاصل کلام ملالت انجام نجابت خان تمام لشکر و توپخانه و اسباب ترک و کارخانجات بجا گذاشته خود هزار دشواری و تغییر وضع با معدود چند جان بر گردیده از آنجا نجات یافته - و عیال و ناموس مردم که از ملاحظه تیغ خونفشان مفسدان رو بغار و انبوهی اشجار گذاشته بودند بدست تبه‌کاران آن دیار افتادند - بعد از عرض نجابت خان را بی‌منصب نمودند و از تغیر او میرزا خان بن شاه نواز خان مقرر گردید و حکم شد که وجه پیشکش مقرری را از نجابت خان باز یافت نمایند .

ذکر مهم جہجارسنگہ بندیلہ

چون جہجارسنگہ بندیلہ را بعد وقوع تقصیرات قلم عفو بر جرائم او کشیده همراه خان خانان روانه دکن نموده بودند و آن بد بنیاد بعد از چند گاه از خان خانان رخصت وطن در خواسته بکرماجیت نام

پسر خود را بجای خود نگهداشته بمسکن مرزوثی رسیده مفسدی
 قدیم اختیار نموده بهیم نراین زمیندار گدازه را بغدر و عهد حيله
 آمیز از وطن طلبیده مع توابعان بقتل رساند همه سرانجام و دولت
 روپیه خزانة او را مع قلعه متصرف شد - بعده پسر بهیم نراین که
 در حضور بود برین ماجرا مطلع گردید و حقیقت بعرض رسید حکم
 نصاب آمیز مشتمل برهنمائی بازگشت از راه خطا و مسترد ساختن
 مال بهیم نراین بوارثان مکرر بنام آن برگشته طالع صادر گردید اما
 فائده نداد - و بکر ماجیت پسر او نیز بموجب اشاره پدر از دکن
 برخاسته روانه گردید - خان دوران در برهان پور برقرار او اطلاع یافته
 تا مالوا تعاقب نمود و بعد رسیدن بآن تبه کار و مقبله و مقاتله
 بمیان آمدن زد و خورد عجیب رو داد - و اکثر همراهان طرفین کشته
 و زخمی گردیدند و بکر ماجیت خود دو زخم برداشته جان بدر برده
 نزد پدر رسید - بعد از عرض رسیدن عبداللهمان بهادر و سید خان جهان
 و خان دوران که بعد از تعاقب او بمالوا رسیده انتظار حکم میکشیدند
 با چند امیر دیگر تعیین گردیدند و صوبة مالوا بدستور سابق بخان
 دوران مقرر فرموده صوبة برهان پور بانه ورنی خان مرحمت کردند و
 برار بخان زمان شمیمه بالاگهات نمودند - و آن مفسد که از روانه شدن
 افواج اطراف اطلاع یافت و کیل خود را بحضور روانه ساخته
 خان خانان آصف خان را شفیع جرائم خود نمود و التماس طلب
 یکی از بندهای حضور که دست او گرفته بدرگاه آن پادشاه خطا
 پذیر حاضر سازد بمیان آورد - حضرت اعلیٰ سندر کب رای را که از
 شعرای پای تخت هند بود بسبب هم جنسی نزد او روانه فرمودند

و ایشاد فرمودند که اگر محال سربکار سائوا را (107) که سی لک روپیه جمع دارد بعهده بندگان پادشاهی نماید و بکرم اجیت پسر خود را بحضور فرستاده خود نزد خان زمان دکن بدستور سابق برود قلم عفو بر جریده اعمال او کشیده گردد - سندر کب زای که نزد آن تبه کار رسید بعد از سوال و جواب غدر آمیز آن فتنه انگیز دانست که مطلب او تا سر انجام یافتن استحکام مکنهای قلم دفعیه است - بغرور جنگل پر از تراکم اشجار خاردار و گذرهای دشوار گذار قدم بر راه اطاعت نمی گذارد - بی حصول مطلب برخاسته بحضور آمد - و پادشاه از راه مزید احتیاط بارجود تعیین امرای نامدار صاحب فوج پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را که برای دکن مستعد ساخته بودند بسرداری تمام فوج بهم آن کافر فاجر مقرر فرموده بتاکید مرخص ساختند و هزار سوار اضافه مع دیگر عنایات عطا فرمودند و شایسته خان و رستم خان دکنی و دیگر امرا همراه پادشاه زاده تعیین شدند - دوازده لک روپیه نقد و جنس پیشکش زمینداران بتکلا فرستاده صوبه دار آن ضلع از نظر گذشت - حکیم مسیح الزمان عرف حکیم مظفر که از کعبه الله معاودت نموده بود متصدی بندر سورت به نیابت بیگم صاحب که بندر سورت مع مال و سائردار جاگیر و انعام نواب قدسیه عطا فرموده بودند مقرر فرمودند و سه هزار پانصد سوار منصب سابق بحال نمودند - وسط شهر ربیع الثانی سنه هزار و چهل و پنج هجری متوجه دکن گردیدند - میرک حسین

خوافی را بعنوان سفارت با تحف قیمت نیک روپیه و دو هزار اشرفی نقد نزد نذر محمد خان روانه ساختند - تاریخ توجه دفعه دانی صاحب قران ثانی بدکن بعرض رسید

• ع •

پادشاه جهان این سفر مبارکباد

شده از ترددات عبد الله خان و دیگر امرا که در مهم جهجارج معروض گردید بزبان خامه تیز رفتار میدهند - که امیران نامدار چون متوجه استیصال آن نابکار شده قبل از رسیدن پادشاه زاده نزدیک قلعه آوندچه که مکان مطبوع سیر حاصل بود و جنت مکانی آن پرگنه را در جلدوی کشتن ابوالفضل به نرسنگه دیو پدر جهجارج بطریق وطن مرحمت نموده بودند رسیدند - چندین هزار بیلدار و تبردار برای بریدن اشجار و هموار نمودن راههای دشوارگذار مقرر نموده هر روز نیم گره راه مسافت طی مینمودند - و جهجارج نا هنجار با پنج هزار سوار و برقنداز بیستاد در قلعه آوندچه نشسته سوار و پیاده بصیار اطراف تعیین نموده بود که از یمن و یسار برای سد راه مبارزان نامدار در پناه اشجار و گوشه‌های غار نشسته بانداختن تیر و تفنگ سپاه اسلام راکشته و زخمی می ساختند و از آن جماعه نیز هر روز جمعی بدارالبوار می پیوستند چون به یک ونیم گروهی آوندچه رسیدند بحمله اول راجه دیبی سنگ هرارل که دعوی ارتکاب قلعه جهجارج داشت بعضی مورچال آن بدخصال بتصرف مبارزان درآمد - جمعی کثیر قتل و اسیر گردیدند ترس و هراس تمام در دل آن بد اساس راه یافت و با بکرماجیت پسر و عیال و مال آنچه از زر سرخ و سفید و حواهر توانست با خود گرفت برداشته جمعی از برقندازان بصوداری

یکی از راجپوتان آنجا گذاشته طرف قلعه دهامونی که مکان بسیار قلب و بنا کرده پدر او بود روانه گردید - بهادران قلعه کشتا بران اطلاع یافته شادمانه آثار فتح نواخته تزلزل تمام بگوش دل باختگان آن سرزوبوم انداختند - و به تردد دوسه شبان روز قلعه را مفتوح ساختند و هزار پای صدای اذان دین محمدی بگوش کافران آن دیار رساندند و بموجب اشارت پادشاه آن قلعه را به راجه دیبی سنگه سپرده کلید قلعه را بحضور ارسال داشتند - و با سرانجام جنگل بری طرف دهامونی روانه گشتند - و در فرصت دو روز بآن مکان رسیده شروع به پیش بردن مورچال و کندن نقب نمودند - هر چند که سنگ لاج آن سرزمین بمرتبه صلب واقع شده که سواهی آهن فولاد دران سنگ ناخن گیر نمیگردید - اما بهادران کوه کن چنان کمر همت بستند که در اندک فرصت کار بر محصوران تنگ آوردند - و معهذا مخدولان در توده اذاختن گوله توپ و تفنگ و حقه آتش و بان و سنگ صد من و دو صد من کمی نموده مردم بسیار شهید شدند و شب و روز باران آتش بر فوج پادشاهی میبارید - آخر شبی بدستیاری زینه - آسمان پایه و کمندهای هوش ربا مبارزان جان باز قرار بر یورش دادند - چهار دل باخته بهوش آمده برای طلب زنهار میانجی فرستاد - هنوز گفتگوی بنای صلح بگوش سرداران نرسیده بود که بهادران رهیل و نظر بهادر بهادری را کار فرموده از طرف جنوبی بکمند جانبازی خود را بقلعه رساندند و دروازه قلعه را آتش زدند - چهار سنگه سراسیمه وار از حصار برآمده در شب تاریک راه ادبار پیش گرفته خود را به پناه اشجار جنگل انبوه رسانید - اگرچه

صدای داروگیر و تود محصوران بر طرف شد اما چون خبر تحقیق فرار آن نبه کلان نداشتند قرار بران دادند که بعد از طلوع نیر اعظم بقلعه در آیند - غارت پیشگان که سیماب و اربوای در آمدن قلعه بیقرار بودند گوش بحرف سردار ها ننموده از هر طرفی که راه یافتند بقلعه در آمده در تاخت و تازاج نمودن پیش دستی را غنیمت دانستند - خان دوزان برین معنی اطلاع یافته با جمعی بقلعه در آمده باهتمام منع غارت دست و زبان کشاد و جایجا مردم شدید بتاکید اکید و تهدید تعیین نمود - درین اوان ارکنار برجی آواز بلند گردید که جمع کثیر در آنجا بامید بدر رفتن فراهم آمده فرصت فرار نیافته انتظار تیغ اجل می کشیدند - علی اصغر ولد محمد جعفر که از بندهای تود طلب و روشناس بود بخاندوزان گفت که من رفته آن جماعه را مقید ساخته می آرم خان دوزان خان هر چند بعدر شب تار در منع کوشید آن جوان نشنیده بهمعنائی اجل خود را در آنجا رساند - قضا را در آنجا بارت خانه مملو از بارت بود که سر او را وقت یورش وا نموده بودند و جمعی از تماشاغیان و تاراجیان با مشعل دران مکان در آمده تود می نمودند در همان آن که آن نوجوان از عمر سیر آمده بدان مکان رسید گل مشعل در بارت خانه افتاد تمام برج را به هشتاد گز دیوار و قریب دو صد نفر که آنجا بودند با آن نوجوان و همراهان او چنان پراند که در میان مردها تقریب صورت نمودن دشوار نمود - و از افتادن برج و دیوار از صد نفر زیاده راجپوتیه که بیرون قلعه در پای برج بودند نیز تلف شدند - روز دیگر که خان دوزان خان در ضبط اموال و تفحص خزانه مدفون پرداخت و جایجا مردم تعیین نمود برای او خبر

آوردند که چاه پر از زر مسکوک و ظروف نقره و غیره در جنگل یافته شد و خان دوران از شنیدن آن خود را بر سر چاه رساند و برای پیدا کردن چاههایی دیگر بجهت و جو پرداخت در سه چاه دیگر که برای غله می سازند زر مدفون یافتند - بعد از تفرقه شدن و بغارت رفتن زر بسیار دولت و پنجاه هزار روپیه مع بیست من ظروف نقره واصل سرکار گردید و معلوم شد که در چاههایی دیگر نیز زر مدفون ساخته باشند بعد عرض حکم شد که سید خان جهان در آنجا مانده به بند و بست آنجا تحقیق خزانه چاههایی دیگر پردازد - و خان دوران و عبد الله خان باباتی امرا بتعاقب چهار خود را رسانده قنیل و اسپر سازند - و نیز ظاهر گردید که چهار خود را بشاه پور که گدھی قائم بود و سابق همان مکن حاکم نشین بود رسانده در فکر برآمدن طرف گوندوانه و دیوگده که از برارست بغابران هر دو سردار متوجه شاه پور شدند - و در همان زودی خبر فوت زمیدار گوندوانه و رسیدن فوج پادشاهی معا به چهار رسید و دل و حوصله باخته توپهایی قلعه را شکسته و نا بود ساخته عمارات را از باروت پرانده تمام اثاث البیت را که در همراه گرفتن آن عاجز بودند آتس زده هرچه توانست از جواهر و زر نقد و ظروف طلا و نقره و عیال و اطفال برافیل و اسپان و اهور بار و سوار نموده مع دوهزار سوار طرف دیوگده وقت شب برآمد عبد الله خان و خان دوران خبر یافته خود را اندرون قلعه شاه پور و جورا گده که متصل هم بودند رسانده بقیة النار را بضبط خود در آورده اذان محمدی خوانده بتخانه هارا مسمار ساخته آن قلعه را حواله مردم معتبر نموده جمعی از راجپوتیه در آنجا گذاشت -

و از احوال چهارخبر یافت که زیاده از هفت هشت کرده طی مسافت نمیتواند نمود - باوجود تفاوت پانزده روز هر دو سردار تعاقب نمودند پادشاه زاده محمد اورنگ زیب اگرچه از شنیدن خبر فتح و فرار چهارخبر خود را بطریق یلغار رساند اما چون میان عبد الله خان و دیگر افواج پادشاه زاده تفاوت بسیار واقع شد در دهامونی برای آرام لشکر و تسخیر آن حدود چند روز مقام و توقف نمودند و فوج عدو مال تعاقب آن بدسگال گرفته یلغار کنان هر روز هفده هیجده کرده گاه بیست کرده طی مسافت می نمود تا آنکه بسرحد راجه چانده که با سرحد گوندوانه و دیو گده متصل است رسیدند خبر یافتند که چهارخبر کوهی ازینجا فرود آمده بود از شنیدن خبر نزدیک رسیدن فوج اسپان را گاه و دانه نداده پیشتر مرحله پیمای گردید - فوج پادشاهی باوجودی که آن روز بیست کرده طی مسافت نموده بوده آرام نگرفته بتعاقب پرداخته وقت غروب آفتاب نزدیک آن خون گرفتگان رسیدند و آنها خبر یافته آنجا بند نتوانستند گردید - از رسیدن فوج خونخوار باز برآه افتادند - بهمین دستور همه جا پاشنه کوب رسیده دست از عقب برنداشته هر دو لشکر شب و روز یلغار می نمودند - تا آنکه بفوج پادشاهی خبر رسید که فیلق و شتران پراز بار خزان و خالی که نمیتوانستند رسید سر بصحرا داده سراسیمه وار طی مسافت می نمایند - لشکر پادشاهی از شنیدن این خبر خواستند که بتفحص و غارت فیلق پردازند - خان دوران و عبد الله خان مانع آمده پابند طمع قیل و خزانه نگردیده افتان و خیزان که اکثر نعل اسپان افتاده بود دست از دنبال خصم بدخصل برنمیداشتند

تا آنکه کار بمحضت و گریبان رسید - چهار را فرصت و نا نمود که بدستور کفار غیرت شعار بجهنم نمودن زن و فرزند پردازد در عالم اضطراب دو چمدن بزرگ کلان رانی پارسی نام زن و یگان یگان شمشیر بدیگر زنان و عیال و اطفال خود و همراهان رسانده در راه انداخت و همه با پسر خورد سال بکرماجیت بدست مردم پادشاهی آمدند - و چهار یک دو مقابله با قوچ نموده جنگ ناگزیر از تنگ نام نموده عم بهادر خان را با چند نفر کشته و زخمی ساخته و از خود جمعی بکشتن داده فیلان و شتران بسیار پر از بار گذاشته خواست جان خود را با چند نیل که از عیال خورد سال و مرصع آلات و اشرافی در آن بودند بتعلقه گلکنده رساند - خان دوران محمود بیگ خوانی را برای گرد آوری فیلان و مال و عیال که مابین راه گذاشته میفرست گذاشته خود دست از تعاقب برنداشته تا آنکه باقی فیلان مع جواهر آلات و عورات بدست مردم پادشاهی آمد و اثری از چهار و بکرماجیت پسر او نیافتند ناچار بر سر تالابی رسیده چون جان در اسهان نمانده بود و آدمها جان بلب رسیده طاقت حرکت نداشتند آنجا فرود آمده خواستند تاخیر تحقیق رسیدن چهار آرام گیرند - درین ضمن خبر کشته شدن چهار مع بکرماجیت رسید و در همان آن گونتهایی آن سرزمین که در جنگل وقت فرار با چهار و بکرماجیت دو چارگشته بر احوال پرمال آنها اطلاع یافته با هر دو هم نبرد گشته کشتند - و سرهای پدر و پسر را بطریق نذر و پیشکش نزد سرداران پادشاهی آوردند - و بروایتی خبر کشته شدن هر دو آورده خان دوران را در آن مکن بردند و خان دوران سر هر دو

بریده با انگشتریهای نام آن بد مآلین آورده گرفتهها را مصلح ساخته نقد و اسب داده مورخص ساخت و سرها را مع عرضه داشت فتح مصحوب بهادر بیگ نام روانه حضور گردانید • • بیت •

چو بد کردی مباحش ایمن ز آفات

که واجب شد طبیعت را مکافات

در سرای شهپور تعلقه مفتوحه چهار فنول واقع شده بود که سرها مع عرضه داشت از نظر گذشت - و فرمودند که بر دروازه سرای بیابیزند - و آنچه زر نقد و طلا و نقره آلات مع جواهر از جاها در ابتدا و بعد از آن در راهها وقت فرار چهار بدست بندهای پادشاهی آمدن سوای آنچه تلف شده مبلغ یک کرور روپیه داخل خزانه سرکار گردید - و سوای آن عبدالله خان وقت مراجعت پنج لک روپیه و یک لک روپیه را جواهر و دیگر جنس مع دو فیل نامی از راجه چانده گرفته بحضور معروض داشت - و هر سال یک لک روپیه و بیست و پنج فیل بطریق پیشکش مقرری بر ذمه زمیندار چانده نمود که هر سال برساند •

ذکر جشن و واقعات سال نهم از جلوس مطابق سنه

هزار و چهل و پنج هجری •

غره جمادی الاخری آغاز سال نهم از جلوس مطابق سنه هزار و چهل و پنج موافق سرانجام سفر آرایش جشن ترتیب یافت - بعد از فراغ جشن کوچ فرموده سیر تالاب و عمارتهای احداث نموده نرسنگ دیو پدر چهار فرموده شکار کتان طی مسافت نمودند - درین ضمن بعضی رسید که بعضی جاهای غیر معلوم پراز خزانه

مدفون چهار ست . اسحاق بیگ را برای تحقیق آن تعیین فرمودند
 هر جا که خانه سنگ بنظر می آمد با اشاره چشم تمام چشم دست بدست
 مسمار می ساختند . عمارت آن سر زمین را بی آنکه احتیاج بگل و
 چونه افتد از سنگهای مربع و طولانی که پنداری که سنگ تراش
 بمدد تیشه ساخته اند از محض قدرت الهی بی شمار در آن سر زمین
 افتاده می سازند . اگرچه از آفت باد و باران و سیلاب و آتش
 محفوظ می باشد اما وقت خرابه و مسمار ساختن محتاج بکلنگ
 و بول نمیگردند . از جمله تعلقه چهار یک پرگنه چپره که نصد دبه
 و هشت لک روپیه جمع داشت بضبط در آورده خالصه مقرری
 ساختند . و بند های پادشاهی که برای تخصیض خزانه مدفون رفته
 بودند از چاهها و جاهای غیر معلوم دیگر مبلغ شصت لک روپیه از
 سعی مردم پادشاهی و پادشاه زاده محمد اورنگ زیب سوای زری
 که سید خان جهان بر آورده زیاده از کرور روپیه واصل سرکار نموده
 بود بر آمد . و روانه قلعه اکبر آباد ساختند . و پادشاه زاده محمد
 اورنگ زیب بحضور رسیده ملازمت نمود . و باتفاق از راه سرونج
 متوجه دکن گردیدند . چون از ادعای خارج عاقل شاه غبار ملال بر
 خاطر خاطر پادشاه بود و امداد نظام الملک علاوه آن گردید و
 نیز مکرر بعرض رسید که در حیدر آباد خطبه بدستور ایران خوانده
 می شود و نام شاه ایران در خطبه داخل مینمایند . فرمودند که اول
 برای اثبات حجت یکی از بندهای پادشاهی زبان دان سخن فهم برای
 ارشاد و نصیحت آن هر دو مغرور باده غفلت روانه ساخته از فرمان
 و پیغام وعده وعید آمیز خبر دار سازند . لهذا مکرمت خان را با فرمان

و قبضه دهب و پرتله مرصع بدستور ساز دکهن روانه بیجاپور فرمودند -
 و فرمودند که باله شامبه به عادل خان بگویند که هنوز آتش قهر
 سلطانی شعله ور نگردیده اگر ساهو را با دیگر مفسدان نظام الملکی
 از نوکری خود بر طرف و از ملک بیجا پور اخراج فرماید و دست
 از قلعات نظام الملک و نوپ ملک میدان و دیگر توپهایی آن قلعات
 بردارد و محلات آن حدود را بتصرف بندهای سرکار واگذارد و بدستور
 سابق در ادای پیشکش اطاعت و زود بیشتر از پیشتر متوجه احوال
 و پرداخت او خواهیم گردید - و الا افواج دریا امواج با فیلان کوه شکر
 بحرداری بهادران قلعه کشا و مبارزان صف ربا دران دیار رسیده
 داند - و نیز پیغام نمود که اگر موافق فرموده و ارشاد بشاه راه هدایت
 قدم گذارد از راه ترحم قلعه شولا پور را که سرمایه آرزو و ماده نزاع
 بانظام الملک است و ملک کوکن کنار ساحل تا بندر جیول من جمله
 تعاقب نظام الملکی که نه لک هون محصول است بار عنایت خواهیم
 فرمود - و تا بقای حیات اولاد مارا و بدو تعلق خواهد داشت و
 مطابق همین مضمون در فرمان پند و اندرز سرپا امیند و بیم درج
 فرمودند - و بزبان فلم دادند که اگر خلاف آنچه بزبان خامه و پیغام
 گهر سنج درآمده بظهور آید آنچه خواهد دید از خود خواهد دید -
 و بمکرمت خان امر شد که در صورت قبول انداختن حلقه اطاعت
 بگوش پند نیوش زود بحضور معروض دارد - که فرمان مع نتیجه عهد
 و پیمان امان بار فرستاده شود - و بهمین دستور فرمان مع کمر مرصع
 پرکار برای قطب الملک همراه میر عبداللطیف که از تربیت یافتهای
 تیز هوش حضور بود روانه فرمودند - کلمه چند از انتخاب فرمان

که بنام قطب الملک صادر گردید بزبان قلم میدهد - ایالت و امارت
 پناه - ارادت و عقیدت دستگاز - خلاصه اماجد کرام - سلاله اکارم عظام - نقاوا
 خاندان عز و علا - عضاد دودمان مجدد و امتلا - زبدت مخلصان صلاح اندیش -
 خلاصه متخصسان سعادت کیش - مورد الطاف شاهنشاهی - مصدر
 آداب خیرخواهی - جوهر مرآت صفا و صفوت - فروغ ناصیه دولت
 و رفعت - سزارار عاطفت بیکران - المخصوص بعنایة الملک المغان -
 قطب الملک بشمول عنایات پادشاهانه مستظهر بوده بداند - که
 چون ما بدولت و اتبیل پادشاه اسلام و مروج دین مبین حضرت
 سید آنام صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم و صوبه و مروج
 مذهب اهل سنت و جماعتیم بر ما واجب است که هر جا حکم
 اشرف ما جاری باشد احکام شریعت فرا و ضوابط ملت بیضا را
 جاری سازیم و آثار بدعت و ضلالت را محو فرمائیم و بعرض ما رسیده
 که در ملک آن قطب فلک شوکت سب اصحاب کبار که آیات
 قرآن مجید دلالت صریح بر فضل ایشان میکنند و اخبار و آثار
 صحیح شهادت میدهد بر علو درجات آنها و معینا قرابت قریبه
 با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم دارند مینمایند و آن
 ایالت پناه در منع آن نمی کوشد و بحزای اعمال نمیرساند - بنابراین
 از روی ارشاد حکم میفرمائیم که از ملک خویش این امر قبیح و
 فعل شنیع را بر طرف گرداند و اگر بدبختی از بی سعادتی مرتکب
 این امر شود بحیاست رساند و الا بر ما لازم است که در تعخیر آن
 ملک سعی نمائیم و مل و اهل آن ولایت را بر خود حلال دانیم
 و خون آنها را هدر شناسیم و بعرض رسیده که خطبه بنام فرمانروای

ایران خوانده می شود هرگاه آن ایالت پناه دعوی عقیدت و مریدی
 باین جناب داشته باشد بوالی ایران چه رجوع دارد باید که بعد
 این نام فرمان روی ایران در خطبه مذکور داخل نسازد و خطبه
 دران دیار بنام نامی ما مزین باشد و مبلغ کلی بابت پیشکش
 ما که آن ایالت و شوکت دستگاه را باید داد زود ادا نماید و ما
 نظر بر صدق اعتقادی که پدر آن ایالت پناه سلطان محمد قطب
 الملک مرحوم بخدمت ما داشت و خدماتی که از بوقوع آمده
 همه عنایات پادشاهانه بحال او مبذول می فرمائیم و بشرط قبول
 اطاعت مذکوره و ادای مطالبات مقرر می نمائیم که بعد ازین
 ضروری بآن ملک از اولیای دولت ما نرسد لهذا معتمد کاراکام ملا
 عبد اللطیف را که از بندهای روشناس این درگاه است پیش
 آن ایالت پناه و شوکت دستگاه فرستادیم باید که آنچه زبانی
 او ارشاد شده مطابق آن بعمل آرد و پیشکش را مع جواهر و فیلان
 قابل درگاه چنان روانه سازد که در جشن نوروز عالم افروز در دولت
 آباد از نظر اشرف بگذرد و اگر از قبول احکام جهان مطاع انحراف
 ورزد افواج دریا امواج بر لبی استیصال آن ولایت تعیین خواهد گردید *

خان دوران و عبد الله خان با پیشکش نقد و فیلان چهار
 و راجه چانده و غیره رسیده ملازمت نمودند و ابستهای چهار
 که زانی پاربتی از زخمهای کاری در گذشته بود و زخمهای دیگران
 التیام پذیرفته مع درگا پسر خورد و در جن سال نبیره او بنظر
 گذشت هر دو را محلمان ساخته اول را باسلام قلی و درومی را بعلی
 قلی معسی گردانیدند و زنان را نیز بتلقین کلمه شهادت مشرف

ساخته داخل پرستاران مشکوی گردانیدند - و خان دوران را خطاب بهادری مع خلعت و چار قمبا طلا دوزی و شمشیر و خنجر مرصع و اضافه دو هزار سوار که اصل و اضافه پنجهراری پنج هزار سوار باشد عفایت فرمودند - و همچنان عبد الله خان و همه همراهان بعفایات بادشاهانه و اضافهای نمایان سر فرازی یافتند و بعد نزدیک رسیدن برهان پور داخل شهر ناشده در گزاره که از مکانهای با صفا و شکار گاه مشهور دار السروز است نزول اجلال فرمودند در روز سیر و شکار آنجا نموده بیعت دریم شعبان متوجه دولت آباد شدند - در مدت بیعت و هشت روز بدولت آباد رسیده بتفاوتها دو گروه گزار حوض قتلو شرف نزول فرمودند خان زمان صوبه دار بالا گهات آمده شرف ملازمت حاصل نمود چون ساهوی ضلالت آئین بوجود مقید بودن نظام الملک در گوالیار برای هنگامه فساد و شورش واقعه طلبان طفل مجهول النسب را از قبيلة نظام الملک بهمرسانده دستاویز معرکه آرائی ساخته لشکر فراهم آورده بعضی از محلات و قلاع دور و نزدیک آن ولایت را در هنگام فوجت که بزبان خامه داده شده بتصرف در آورده ماده شوریدگی ملک و تقرقه مال و حال رعایا گشته بود خان دوران بهادر و بهادر خان و خان زمان و شایسته خان را مع بیعت و چهار امیر روشناس کار طلب با چهل و هشت هزار سوار آن عهد که اکثر موجودی بودند برای تادیب و تنبیه منقسم مذکور مقرر و مرخص نمودند وقت رخصت ارشاد فرمودند که اگر عادل خان بمده طالع باعانت فوج پادشاهی و گوشمال آن تیره بخت پردازد ضرر بملک او نرساند والا ولایت بیجاپور را نیز بتاخت و تاراج در آرد و از

جمله افواج مذکور بیست هزار سوار بصره داری خان زمان و زفاقت سید شجاعت خان و بهادر خان روهیله و غیره فوج بگنی نموده فرمودند که طرف احمد نگر شتافته اول چمار کوفته را که وطن ساهو است بایمال سم اسپان مبارزان ساخته طرف کوکن رفته آن ولایت را از تصرف ساهو بر آورند - و شایسته خان و اله وردی خان را باتفاق سید عبدالوهاب خاندبسی که از مبارزان مشهور و بهادران یکه ناز روزگار گفته میشد برای تسخیر قلعه جنیر و ناسک و تواج آن تعیین فرمودند - و خان دوران را حکم شد که مابین قندهار و ناندیر که سرحد بیجاپور و گلکنده گفته می شد استقامت ورزیده بعد تسخیر قلعه اود گیر و اوسه بتاخت و تازاج ملک بیجاپور پردازد و هر سه سرفوج را بعطای خلعت و شمشیر و خنجر و جمدهر مرصع و اسپ و فیل معزز ساخته مرخص فرمودند و خود اندرون قلعه دولت آباد تشریف برده عیر نمودند .

اوائل شوال فرخ فال عرضه داشت شایسته خان رسید که از اقبال عدو مال قلعه رام سیج از تردد احمد خان نیازی بتصرف اولیای دولت در آمد و معا بعض رسیده که یکپسر و برادر چهار که در وقت فرار از پنجه شیران بوشه شجاعت بدر رفته دران جنگل انبوه مفقود الاثر گردیده بودند دستگیر مردم قطب الملک گردیده بحضور رسیدند بادشاه هر دو عرض خجسته فال چنین را برای تسخیر باقی قلعه بفال نیک گرفته شکر الهی بدل و زبان بجا آوردند و آن هر دو اسیر پنجه تقدیر را که از قبول اسلام سر بیچیدند بزیر تیغ در آوردند - چون بتازگی خبر نفاق و عدم

اطاعت بیجاپوری بعرض رسید سید خان جهان را با سپه دار
 خان و رستم خان و غیره بندهای جان نثار پادشاهی با فوج ده
 هزار سوار برای خرابی و تاخت و تاراج ملک بیجاپور بکرمک
 خان دوران مرخص ساختند و بخان زمان و همه سرفوجان احکام
 صادر شد که از هر طرف تاخت و تاراج کنان داخل سرحد ملک
 بیجاپور شوند و اول به تنبیه زندگانه خان که از سرداران نامی عادل
 خان گفته می شد پردازند - و نیز خفیه حکم صادر نمودند که در
 صورتی که عادل خان از خواب غفلت بحال آمده باظهار اطاعت
 رجوع آرد دست از تاخت و تاراج کشیده بحضور برنگارند - از
 شرطه داشت شایسته خان بعرض رسید که قلعه ندرک به تسخیر و
 پرگنات نواح آن بنصرف بندهای پادشاهی در آمد - ملا تقی فرستاده
 حیدرآبادی مطابق حکم روز جشن نوروز با قدری جواهر و پنج
 فیل کوه شکوه و دیگر تحف که قیمت جمله یک لک و شصت
 هزار روپیه می شد مع عرضه داشت تهنیت سال نوروز رسیده
 ملازمت نمود - مجموع در جشن نو روز بیست لک روپیه پیشکش
 پادشاه زادهها و امرا و قطب الملک و راجه چانده از نظر گذشت
 چهارم ذی قعدة میر ابوالحسن و قاضی ابوسعید از نزد عادل خان
 مع قدری جواهر و مرصع آلات و عرضه داشت مشتمل بر اظهار کمال
 عجز و ندامت و خجالت افعال گذشته و قبول اطاعت آینده رسیده
 ملازمت نمودند - نرسنگه دیوبند بکرمک حاجیت از بقية الحیف همراهم
 چهار که بامید جان بدر بردن براهنمائی و رفاقت بهادر فام
 افغان از راه چانده نزد بهلول بیجاپوری می رفت هر دو دستگیر

پسر الهوردی خان گردیده بحضور رسیدند فرسنگه دیو را بشرفه اسلام
در آوردند و بهادر را بقتل رساندند •

حقیقت مکرمت خان که نزد عاقل خان مرخص گردیده
بود آنکه بعد رسیدن بیجاپور حاکم آنجا استقبال فرمان نموده
مکرمت خان را باعزاز بشهر در آورده اگرچه در ظاهر آنچه باید
بناظر اطاعت و تقدیم خدمت کوشیده اما از اطوار او چنان ظاهر
گردید که در خفیه رویه امداد مخالفان برخلاف ظاهر از دست
نمیدهد مکرمت خان حقیقت را مکرر بحضور معروض داشت
و چنانچه بتحریر در آمده فوج برای پایمال و خراب ساختن
ملک بیجاپور تعیین نمودند و آنچه انجام کار او کشید بزبان
خامه خواهد داد •

در کلمه ارسلوک قطب الملک نگاشته می آید که بعد
رسیدن عبد اللطیف بحیدر آباد بکمال اظهار ارادت و عقیدت
شکرگوبان و ثنا خوانان استقبال فرمان نموده حاجب را باعزاز
تمام بشهر در آورده بتبیه اسباب پیشکش پرداخته روز جمعه
خود بجامع مسجد رفته امر نمود که خطبه را بتذکار آسامی
سامی اصحاب کبار و نام نامی پادشاه عوض اسم شاه ایران بخوانند
و گل طلا و نقره وقت بردن اسم پادشاه اسلام نثار نمود و سکه بنام
شاه جهان صاحب قران ثانی زده رویه و اشرفی تازه سکه و دیگر
تحف و جواهر بحضور ارسال داشت و این آرزوی دیرینه پادشاهان
سلف دهلی بر آمد - اله وردی خان که به تسخیر قلاع طرف کورن
رفته بود از عرضه داشت او ظاهر شد که قلعه چانده و برونوله و جهوله

و کهنتر و زانچه هیر و هنونمت و نهرب و غیره بیست و پنج قلعه که از قلعه های قلب و ملجای خودشان و منسوبان نظام المملکت بود بعد از تردد نمایان و ضرب شمشیر قلعه کشایان بتصرف بندهای پادشاهی درآمد و شایسته خان بجهت ضبط محصول و محال تعلقه آن قلعات خود متوجه شد و مبلغ دو کروز و شصت لک دام سیر حاصل مثل پرگنه سنگنایر و گلشن آبک و چاندور و انگوله و غیره هفده پرگنه بضبط دیوانیدان سرکار در آورده و بمسرو قبائل ساهو با جمعی دیگر از وابستگانی نظام المکیه اسیر و دستگیر شدند و یک پسر ساهو سیوا نام خود را با جمعی بقلعه قامب میان دریا رساند شایسته خان را طالب حضور نموده مورد عنایات بی پایان ساختند و ترددی که از خان دوران بهادر و همراعان او بظهور آمده آنکه بعد رسیدن بقندهار کمرو هست به تسخیر قلعه اوسه و اردگیر که قلعه سرحد منازع فیه بود بست - درین ضمن حکم رسید که تاخت و تاراج نمودن ماک بیجاپور را برتسخیر نمودن قلعات مقدم دارد و نیز خبر تعیین شدن و رسیدن سید خان جهان و خان زمان برین کار انتشار یافت - خان دوران مطابق حکم بهیر و اسباب زیادتی را گذار آب بهنورا گذاشته بامردم خوش اسپه یکه تاز غافل بطریق ایلغار جلوریز به قصبه کلیای که از بلاد آیاد مشهور بود تاخت - و قریب دو هزار آدم صغیر و کبیر آنجا را طعمه تیغ و تیر و سنان ساخت و زن و مرد خوردن و کلان زیاده از شمار اسیر نمود - آنچه از اموال و اقسام اقمشه تجارت و اثاث البیت خانه هندوان و مسلمانان و مواشی بدست سپاه درآمد و بجادته غارت رفت قلم را

بذکر تفصیل آن آشنا نساختن اولی و بعد فراغ خرابی کلیانی بر
 قصبه نواین پور که یک و نیم کروهی از کلیانی واقع است و
 از مال تجار مالمال بود و سکنه آنجا نیز بدر بردن جان و آبرو بر
 همراه گرفتن مال مقدم داشتند شتافته بهمان دستور بتل و غارت و
 اسیری پرداختند - وهیچ سوار و پیاده نبود که از ان غارت کامیاب نگردیده
 بل از بسیاری مال غنیمت و بلغار هیچ سوار و پیاده یافته نمی شد
 که از انداختن بار زیاده خود را سبکبار نساخته باشد و باوجود از
 سنگینی بار زیاده از یک دو کروه طی نتوانستند نمود و شب در راه
 گذرانده صبح آن اسباب تاراج را بوسر صاحبان مال که باسیری گرفتار
 آمده بودند گذاشته مرحله پیدا گشتند و خود را بموضع بهالکی که
 نزدیک تر از آبادیهای دیگر بود رسانده بهیر را همانجا طلب نمودن
 و غله و کنجهای گاه و هیمه از اطراف آن قدر بدست آمد که در فراهم
 آوردن آن تا یک هفته آدم و چار پایان عاجز آمدند باز از آنجا که
 چریده سواری نمودند طرف محله آباد ویدر وهر جا که آبادی بنظر آمد
 در چشم بوهم زدن دست خوش لشکریان گردید وهر جا که تاختند
 اتراز آبادی نگذاشتند و بهر مکان که رسیدند ذخیره های همه اشیا
 بدست آوردند و لباس برای ستر عورت معتورات نگذاشتند چنانچه
 در سه چهار روز پنجاه قصبه و دیهات معمور بکادئکه تاراج رفت - درین
 ضمن سرداران بیجاپور باسم بهلول خان مشهور و یاقوت خان مغرور و
 خیریت خان که برای مقابله با فواج پادشاهی از بیجاپور مامور شده
 بر آمده بودند رسیدند و بمجرد نمودار شدن سیاهی لشکر دکن راجه
 جیسنگه هراول فوج با بعضی مبارزان بهادر پیشه بمقابله خصم اسپان

بر داشتند و بعد از زد و خورد بسیار دکنیها راه فرار اختیار نمودند و لشکر پادشاهی از آنجا کوچ نموده اسباب غارت و اسیران را با پیرو جمعی از مردم کار آزما روانه ناندیبر ساخته بعزم تاخست و تاراج فواج بیجا پور با فوج جهان آشوب سواری نمودند هر جا میرسیدند معموری را آنجا بویرانی مبدل می ساختند و فوج غنیم گاه گاه سر راه جلو ریز رسیده شوخی نموده اسپ و آدم ضایع ساخته جمعی از مردم خود را بدم تیغ و سنان داده برق کردار فرار می نمودند تا آنکه لشکر پادشاهی از گلبرگه گذشته بقصبه هیرا پور که از معمورهای پراز مال تجارت بود رسیده در طرفه العین بخاک سیاه برابر ساختند و جنس افشه و طلا و نقره و زر مسکوک مع اسیر بسیار بدست آوردند روز دریم که در کنار آب بهنوره متصل هیرا پور فرود آمدند دسته دسته فوج دکن نمودار شده از هر طرف آغاز جولان دادن اسپان مقابل مبارزان جنگ جو نمودند ازین جانب نیز بهادران یکه تاز جان باز مقابل برآمدند و از طرفین داد مردانگی دادند و هر ساعت فوج غنیم زیاده می شد و کار بمحاربه صعب کشید و سرهای سران بسیار بخاک و خون آغشته گردید و هر کج عرصه دار و گیر گرم تر میشد و نعره های و هوی مردان با صدای کوس غلغله افکن سطح زمین و زمان گشت و رستخیز عظیم روداد و از طرفین توده نمایان و کار زار رستمانه بعرضه ظهر آمد

• بیت •

چو لشکر بلشکر در آمیختند • قیامت ز گیتی بر انگیزتند
 نفیر از دلیران بر آمد باوج • ز هر گوشه میرفت خون موج موج
 آخر بعد از کوشش و کشش بسیار فوج دکن راه فرار اختیار نمود و فوج

پادشاهی تعاقب نموده تاراج کغان تاده دوازده کروهی بیجا پور رسیدند -
 درین ضمن نوشته مکرمات خان رسید که بیجا پوریان طالب شاه پور را
 که برای لشکر بیرون همان آب بود شکستند و مردم بیرون را اندرون
 گرفته به بندوبست برج و باره پرداختند تا چند کوره بیجا پور ذخیره
 کاه و غله و آب نایاب گردیده خان دوران از شنیدن این خبر قسح
 اراده طرف بیجا پور نموده اطراف دیگر را پامال لشکر ساخته نواح
 کما پور و شولا پور را مع هر دو قصبه تاخته مال و اسباب بیحساب
 بدست آورده تا سرحد ملک قطب الملک ویران و بیچاره ساختند
 درین اوان حکم حضور رسید که چون عادل خان بعد خرابی بصره که
 پنداری این مثل برای او موضوع گشته از خواب غفلت بیدار شده
 میر ابوالحسن و قاضی ابوسعید را با اطاعت نامه و تحف بحضور
 ارمال داشته التماس عفو جرائم نموده دست از تاخت و تاراج
 ملک او بردارند • شعر •

هرچه دانا کند کند نادان • نیک بعد از قبول رسوائی

خان دوران بموجب حکم بعمل آورده متوجه تسخیر قلعه اوسه
 و اودگیر که سابق به نظام الملک تعلق داشت گردیده •

نقره چند از تردد سید خان جهان می نگارد

چون سید خان جهان بقلعه سراندهون که بر سر راه بیجا پور
 بود رسیده محاصره نمود و سه روز عنبر نام قلعه دار انجا بگوله
 توپ و تفنگ زدن پرداخته آخر مغلوب هراس گردیده قلعه را
 از دست داد و خود با جمع کثیر اسیر گردید و بعد ازان تا قصبه
 کانتی تاخته تهانه خود نشاند قلعه کانتی را مفتوح ساخته

محصوران را علف تیغ گردانیده مال بحیار مع ذخیره و توپ خانه بدست آورده قصبه دیوگانو را نیز بتصرف در آورده - چون از آنجا کوچ نمود فوج بیجا پور بمقابل رسید و محاربه صعب بمیان آمد و بر چنداول و بهیر عقب زور آوردند و بازار دار و گیر گرم گردید و از صدمه سم ستوران و نعره های زهره شکاف بهادران زمین بر خود بلرزید دران روز از شه نواز خان که بمدد چنداول رسید تردد رستمانه بظهور آمد

دلیران جنگی دران رستخیز • سنان بهر خون ریز کردند تیز تمام روز جنگ مغلوبه بود که غالب از مغلوب جدا نمی گردید وقت غروب افتاب از هم جدا شدند دران جنگ زندوله خان که سردار بانام و ننگ دکنیها بود زخم کاری برداشته بر زمین افتاد و همراهان او دست بدست برداشته بردند و مردم بسیار از هر دو طرف بگرا آمدند و جمعی از مبارزان بملگونه زخم سرخ روئی حاصل نمودند گویند تا ده کروه آدم کشته و زخمی افتاده بود و بعد آنکه سید خان جهان بدهاراسیون رسیده برای تیمار زخمیان چند مقام نمود خبر رسید که زندوله خان باوجود التیام نگرفتن زخم باز مقابل لشکر پادشاهی نمودار گشته - سید خان جهان با همراهان بمقابله شتافت تمام روز معرکه کارزار گرم بود و پدر زندوله خان چپقلشهایی نمایان نمود جمعی از طرفین کشته و زخمی شدند آخر هر دو لشکر از هم جدا گشتند - سید خان جهان باز بدهارا سیون مراجعت نموده بعد توقف چند روز که زخم سپاه التیام گرفته بهیر را جایی محفوظ نگاهداشته طرف گلبرگه بتاخت و تاراج

آمد و جمع کثیر کشته و زخمی شدند آخر کار سید خان جهان خود از قول برآمده باغنیم مقابل شده نبرد رستمانه نمود. خصم را مغلوب ساخت همچنان تا بیرو دهارور که باران چهاونی ایام برسات قطع مسامت می نمودند هر روز غنیم مقابل می شد و بغلبه و شوخی تمام گاه بر هر اول و گاه بر چند اول کار تفنگ می ساخت و بعضی وقت بر قول زده دست برد نمایان نموده چون برق پراں بدر میزدند و بسیاری از مردم را ضایع و زخمی می ساختند و مبارزان میدان رزم و آرم برستان معرکه نبرد در مقابل شرط جانفشانی بتقدیم رسانده هوار آنها را هزیمت میدادند تا آنکه در دهارور استقامت ورزیدند *

کلمه چند از تردد خان زمان بر صفحه بیان می آرد - که اول بموجب حکم باحمد نگر آمده بعد گرد آوری آفرقه بهیر را آنجا گذاشته بتعاقب ساهوی برگشته طالع پرداخت و بعد ترددات نمایان ساهورا از ان ضلع بر آورد و ساهو خود را بملک عادل خان رساند - چون حقیقت بعرض رسید حکم شد بتاخت و تاراج ملک بیجاپور بدستور خان دوزان و سید خان جهان پردازد - خان زمان بعد رسیدن حکم بنگاه خود را با اسباب زیاد همراه بهادر خان جای محفوظ گذاشته داخل ملک عادل خان گردید - هر جا که میرسید از آبادی که مانده بود نشان نمی گذاشت و همه جا با لشکر بیجاپور نبرد گزان در خراسی و دریانی آن ضلع و بوم می کوشید و قصبه کولپور را محاصره نموده بعد تردد نمایان مفتوح ساخته جمع کثیر را قتل و اسیر نمود *

درین ضمن خبر رسید که جمعی در نشیب و قرار کوه
 جوار آن ضلع فراهم آمده اند مال و عیال و مواشی بسیار دارند
 جمعی را بر آنها تعیین نموده که همه را بتاراج در آورده اسیر و دستگیر
 ساختند - چنانچه لزان جمله دو هزار مرد و زن صغیر و کبیر
 بضرورت رسید - بعد از تپانه در کولپور گذاشته متوجه بیجاپور گردیده
 کنار دریای کشنا گنگا رسید - ساهوی مفسد پیشه بافوج خود
 و بیجاپور بغلبه تمام نمایان گشته تا آخر روز جنگ بگریز می نمود -
 خان زمان شاه بیگ خان را با جمعی از راجپوتیه بر بهیر خود جای
 محفوظ گذاشته برهبری جاسوسان نصف شب سوار شده بر سر بهیر
 دکنیها روانه شد - ساهو خجر یافته بهیر را بار نموده بمکانهای
 قلب روانه ساخته خود سر راه فوج خان زمان گرفت و عجب
 دار و گهر و ستغیز عظیم بمیان آمد - آخر دکنیها فرار نمودند
 و پاره اسباب بدست مردم خان زمان آمد همچنان تا سرچ جنگ
 کنان که هر روز فوج بیجاپور بر سواره آمده شوخی می نمود رسیده
 بناخت و تاراج آن قصبه آباد پرداخت - بعد از معرزه رای باغ
 را بیچراغ ساخت و سواي نام باغ آبادی در آن ضلع گذاشت
 و همه جا مقابله و مقاتله نموده بکنار آب بهخوره رسیده چند روز
 توقف نمود - درین اوان حکم رسید که چون عادل خان بریقه
 اطاعت در آمده دست از خرابی ملک او برداشته خود را

بعضور رساند *

درینوقت بعضی رسید که قلعه انکی تنکی و غیره چهار قلعه سر
 بغلت کشیده توابع دولت آباد از سعی فوج منصوب کرده خان

خاتان آصف خان مفتوح گردید *

درین ضمن وقاص حاجبی که سابق از نزد نذر محمد خان
 بجهت آمده بمبلغ کلی متمتع گردید، بتوران معاودت نمود، بود
 از نذر محمد خان آزرده شده پنهانی دل از یار و دیار کنده بنامید
 بندگی این درگاه بحضور رسیده مورد عنایات گردیده بمنصب
 هزاره هشت صد سوار و بیست هزار روپیه نقد هر افرای
 یانمت - چون عادل خان از خواب غفالت بیدار گشته مکروه التماس
 طلب شبیه مبارک پادشاه و امان نامه و پنجه فرمان عفو
 تقصیر نموده بود حکم شد که شبیه مبارک را مع پنجه و عهد نامه
 و قبضه دهب مرصع مصحوب محمد حسین همراه ابوالحسن
 وقاصی ابر سعید فرستاده عادل خان روانه سازند و شبیه اقدس
 را در خانه زمرد گران بها گذاشته با امان نامه منقش از پنجه
 زعفران مع فرمان عنایت عنوان که مضمون آن بطریق اختصار
 بترک القاب نوشته می آید به عادل شاه فرستادند - عرضه داشتی
 که درین ایام بدرگاه خلائق پناه ارسال داشته بود رسید و از نظر
 اشرف اقدس گذشت چون از فحوائی آن عرضه داشت و نور
 اخلاص و اختیار اطاعت و صدق ارادت آن عدالت و شوکت پناه
 مفهوم گردید و همان مضمون از عرضه داشت مکرمت خان نیز
 بذروه عرض رسید و بتحقیق پیوست که هرچه بآن مورد الطاف
 فرمودیم قبول کرد، و طریق اطاعت و انقیاد اختیار نمود بنابراین
 تقصیرات گذشته آن مهبط اعطاف را بعفو و افاض مقرر ساختیم
 و مجددا در مقام عنایت و مرحمت نسبت بان عدالتی مرتبت

در آمدیم اگرچه پیش ازین هم ما بدولت و اقبال بواسطه اخلص
 و خدمات عادل خان مرحوم نمی خواستیم که از ما نسبت بآن امارت
 و ایالت دستگاہ املا بی عنایتی بظهور آید و خرابی بملک آن
 حشمت مآب راه یابد اما چون مردم کوتاه اندیش که بداندیشی
 آن امارت مرتبت بودند براه نمائی که ندامت انتهای آن شد
 باعث شدند لازم شد که بدین قدر بخرابی ملک و مال آن
 عدالت پناه راضی شویم بهر حال چون ازان را خطا بشاهراه
 هدایت برگشت و در هر باب هر چه فرمودیم قبول کرد ما بدولت
 نیز تمام ملکی که از عادل خان مرحوم بان عدالت مرتبت
 رسیده بدان زهد مخلصان مرحومت فرمودیم و از ملک نظام الملک
 هم قلعه شولا پورو غیره محال مع متعلقه آن که ما از عادل خان
 مرحوم گرفته به نظام الملک و ملک عنبر داده بودیم و قلعه پربنده
 و برگنات نواح آن و بعضی محال کوکن که بنظام الملک متعلق
 بود باقلعجات آن حدود و برگنه چاکنه که مجموع پنجاه برگنه بجمع
 بیست لک هون می شود بآن شوکت پناه مرحمت فرمودیم
 و مقرر نمودیم که تا وقتی که آن عدالت پناه و اولاد و احفاد آن
 حشمت دستگاہ بشروطی که در ذیل این فرمان عنایت عنوان
 که بمفوزله عهد نامه است مرقوم گشته عمل نمایند انشاء الله تعالی
 هرگز ضروری از ما و فرزندان بر خوردار کامگار نامدار عالی مقدار و
 از اولیای دولت قاهره ما بملک آن عدالت پناه نخواهد رسید
 و این معنی نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن و قرنا بعد قرن برقرار و
 پایدار خواهد بود و بیست لک روپیه پیشکش که نقد و جنس بعد

معاف نمودن مطالبات باقی که قبول نموده نرد برساند و چون در هر باب آنچه با مارت پناه ارادت و عقیدت دستگاه عمده اکارم عظام سلانه امجد کرام زبده مخلصان صلاح اندیش قدوس متخصسان سعادت کیش قطب الملک حکم شده بود که از روی کمال اخلاص و بندگی قبول نمود و از زمره مبتدعان بد اعتقاد برآمده در سلسله فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت درآمد و بروشی که خطبه را در مسالک محروسه با سامی سامی خلفای اربعه راشدین و القاب نامی مامزین ساخته میخوانند خواننده و وجوه دراهم و دینار را بنام نامی مازیب و زینت داد و قویب پنجاه لک روپیه پیشکش که بعد از جلوس برور مقرر فرمودیم ارسال داشت این معنی مقتضی آن بود که آن قطب فلک ایالت را رعایتی فرمائیم بنابراین مقرر فرمودیم که از جمله چهار لک هون که هر سال به نظام الملک حسب الحکم اشرف میرساند دو لک هون را بصرکار واصل سازد باید که آن عدالت پناه هم که عمده دنیا داران دکن و راس روس آنها و بجای برادر کلان آن قطب فلک ایالت است اصلا و مطلقا در رسانیدن ضربی بملک آن قطب فلک شوکت نشود و متعرض محال متعلقه او نگردد تکلیف دادن چیزی از نقد و جنس نه نماید و بارسال هدایا و تحف که در میان بزرگان شمایان بود اکتفا نماید و این معنی را نیز از جمله شرطهای این قرار دادند - چنانچه ما مقرر نمودیم که ساهو و ریحان شولا پوری و دیگر نوکران معتمد آن عدالت دستگاه را درین درگاه راه نباشد - و هیچ یک را بقول و پیمان نزد خود طالب نه نمائیم - باید که آن عدالت پناه

نیز هیچ بنده این درگاه را در ملک خود راه ندهد و نوکر ننماید - و
 ظاهر است که چون ساهو جایی دیگر راه ندارد بآن عدالت مرتبت
 رجوع خواهد آورد ماهم ماثون میسازیم که نوکر نماید اما باین شرط
 که قلاع ترمک و غیره که در تصرف او مانده حواله بندگان
 پادشاهی نماید - درین صورت سوای مصالح توپخانه مزاحم حال و
 مال و احوال عیال ساهو و همراهان او نخواهیم گردید و اگر ساهو از
 راه برگشته طالعی بسرکشی بیش آید تا مقدور سعی نموده بسزا
 رساند یا از تعلقه حدود خود اخراج نماید و هیچ یکت از نوکران
 نظام الملک را نزد خود راه ندهد و اگر نوکر نمودن ضرور داند نام نظام
 الملکی بر آنها اطلاق ننماید و زود مکرمت خان را مع عهد نامه
 و پیشکش روانه درگاه سازد ماهم خدا را شاهد ساخته عهد کردیم که
 این قرار همچو سد سکندر بحال ماند و عهد نامه را بدستخط پنجه
 خاص مزین ساختیم و فرمودیم که خلاصه این امان نامه را بر لوح
 طلا که در ثبات حکم لوح محفوظ خواهد داشت کفیه منقش
 گردانیده نزد آن عدالت پناه روانه سازند باید که بحکم آیه **لَنْ نَشْكُرَکُمْ**
لَقَدْ بَدَلْنَاکُمْ وَ لَنْ نَکْفُرَنَّکُمْ اِنَّ عَذَابَیْ لَشَدِیْدٌ • شکر این عطیه را بدل و
 زبان بجا آورد •

عرضه داشت عادل شاه

عرضه داشتی که عادل شاه در جواب ارسال داشته اگرچه مضمون
 آن قابل تحریر نیست اما غزلی که در آخر آن درج نموده
 پنداری که عندلیب گلشن شیراز حافظ قبل ازین بعه صد و چند
 سال این غزل را محض برای عادل شاه گفته بود و خالی از

• غزل •

لطف نبود بزبان قلم میدهد

جزا سحر نهاد حمائل برابرم • یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم
 شکر خدا که از مدد بخت کارساز • گامی که خواستم ز خدا شد میسر
 گردید نام شاه جهان حرز جان من • و ز این خجسته نام بر اعدا مظفرم
 شاهام از بعرش رسانم سر بر فضل • مملوک این جنابم و مسکین این درم
 گزبارت نمی شوم از بنده این حدیث • از گفته کمال دلیلی بیارم
 بر من فتاده سایه خورشید سلطنت • اکنون فراغت است از خورشید خاورم
 نامم ز کار خانه عشاق سحر باد • گز جز صحبت تو بود شغل دیگرم
 ای شاه شیرگیر چه کم کردن دار شود • در سایه تو ملک قناعت میسر
 عهد است من همه با مهر شاه بود • در شاهراه عمر ازین عهد نگذرم
 غره صفر این سال عبد اللطیف با چهل لک روپیه نقد و
 جواهر و مرصع آلات و صد فیل و اسپان رسید و عرضه داشت و عهد
 نامه قطب الملک از نظر گذشت •

تعهدنامه عبد الله خان

تعهدنامه مرید موروثی نیک خواجه و مخلص و فدوی بلا اشتباه
 عبد الله قطب الملک آنکه چون بنندگان اعلی حضرت خاقانی ظل
 سبحانی خلیفه الرحمانی سلیمان مکانی صاحب قران ثانی که هزاران
 جان گرامی فدایی نام نامی آن حضرت باد از روی کرم این ناحیه
 محقر را بشرط ذیل نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن باین نیازمند
 درگاه جهان پناه مرحمت فرمودند این مرید موروثی از صدق
 اعتقاد و وفور اخلاص تعهد می نماید که همواره درین ملک
 خطبه چهار یار با صفا را چنانچه اسم سامی هر یک ازین

اکابر دین صریحا در آن مذکور شود مزین بنام نامی و لقب گرامی
 بندگان حضرت خاقانی در جمیع ایام جمعه و عیدین لاینقطع میخوانند
 باشد و هرگز پیرامون روشی که سابق میخواندند نگرند و پیوسته
 سرخ و سفید سکه مبارک که از درگاه عالم پناه کفیه فرستاده
 میزده باشد و نیز قبول نمودم که دو لک هون را که هشت سال
 روپیه می شود از جمله چهار لک هون بابت نظام الملک
 سال بحال بلا عذر و اهمال بسرکار خالصه شریفه واصل سازم و
 هشت لک روپیه از جمله سی و دو لک روپیه که تا آخر سنه
 هشت بطریق بامقطع برین نیازمند درگاه منقطع شده بود و باقی
 مانده نیز با دو لک هون سالیانه بدرگاه معلی بفرستم و بعد
 ازین همیشه با اولیای دولت عظمی از صمیم قلب یکرنگ و
 با مخالفان از ته دل دشمن و مخالف باشم و در حضور مولانا شیخ
 عبد اللطیف بر قرآن مجید دست گذاشتم و قسم یاد کردم که خلاف
 آنچه تعهد کرده ام از من سر نزنند اگر خدا نکرده مصدر خلاف آن
 کردم اولیای دولت قاهره در انتزاع ملک من محق خواهند بود و
 طریقه عهد اولیای دولت که صوبه داری دکن باشد آنکه چون همچوستان
 بسبب پیش قدمی این نیازمند در قبول اطاعت و بندگی درگاه
 جهان مطاع بامن کمر عداوت بسته اند اگر احوالنا بعد از معاودت
 ریایات عالیات بمستقر الخلافت از ناعاقبت بینی دست تطاول
 بملک نیازمند دراز نمایند ایشان در دفع شر آنها مدد و معاون
 من باشند و اگر بسبب اغراض صوبه دار عادل خانیه بتعدی ازین
 عاجز مبلغی بگیرند آن مبلغ درین هشت لک روپیه پیشکش

سنه ۱۰۴۵ (۵۳۷) شاه جهان بادشاه

هر ساله مجرا باشد تحریر شهر فی الحقیقه سنه ۱۰۴۵ هجری •
درین سال بمدد اقبال آن پادشاه زیاده از دو کروڑ روپیه بابت
اموال جهار و زمینداران گوندوانه و پیشکش حکام دکن و چهل قلعه
که محصول توابع آن قریب یک کروڑ روپیه می شد بدست آمد

• بیت •

شاهها بختت کشور اقبال گرفت • تیغ زعد و ملک و سر و مال گرفت
چهل قلعه بیک سال گرفتی که یکش • شاهان نتوانند بچل سال گرفت
بعد از رسیدن مکرمت خان از بیجا پور مع پیشکش نقد و جواهر
و غیلان و عریضه عادل شاه مشتمل بر التماس طلب بعضی تعلقه
کوکن نظام الملکی موافق قرار و عهد و عرض آنکه بران خورشید
ضمیر پنهان نیست که رعایای هراس خورده ملک این غلام در
پاداش کم خدمتی این بنده سراپا تقصیر و بفرار آورده اند باوجود
تشریف داشتن آن خدیو جهان ستان که تا درین دیار بخیر و خوبی
جلوه گراند رو باوطنان خود نخواهند گذاشت و بدون آباهی که
آینده از عهده ادای پیشکش و ملک داری توان برآمد متعذرو
فیل سواری نزد فدوی نمائده امیدوار ست که بعطای یکی از
فیلان سواری خاصه بنده خود را سر بلند سازند - همه ملتتمسات او قبول
افتاد - حکم شد که عهد نامه بر کوج طه کنده و با فیل دل سوپها
نام برای عادل خان روانه نمایند و نیز مقرر شد که قلعه پریغده
و شولا پور و چاکنه تا کنار ساحل دریای کوکن که بندر جیول و
راچپوری و غیره توابع آن باشد چهارده محال در عهد نامه او درج
نمایند و بدستوری که در امان نامه قطب الملک بزبان قلم آمده

شرائط بههادت خدا و رسول نوشته بفرستند و صوبه داری هر چهار صوبه دکن با تیرل آن صلح بنام پادشاه زاده با فرهنگ محمد اوزنگ زیب مقرر فرمودند و خلعت و دو صد اسپ و دو لیل و شمشیر و جمدهر مرصع و دولت روپیه نقد عنایت نمودند - و خان زمان را با کومکیان در خدمت پادشاه زاده همراه داده بیستم صفر المظفر مطابق غره امرداد سنه هزار و چهل و پنج هجری از دولت آباد کوچ فرمودند و از گهات تونداپور عبور نموده به برهانپور رسیده در گزاره که محل خانه نشاط و شکارگاه باصفا و فضاست نزل نمودند و برای انقضای ایام بر شکل بشدت دو هفته در انجا مقام نمودند - و سطر بیع الاول از انجا کوچ فرموده بطریق استعجال کوچ بکوچ طی مسافت نموده آخر شهر مذکور از آب فریدا گذشته نزدیک قلعه ماند و رسیده چند مقام نمودند تا تمام لشکر از آب گذر اکبر پور عبور نمود - جوهری که همراه عبد اللطیف رفته بود بعرض رساند که قطب الملک انگشتری یاقوت قابل سرکار دارد حکم شد بار بنویسند که آن انگشتری را بحضور ارسال دارد قطب الملک انگشتری یاقوت را که دوازده سرخ وزن و پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و بسیار خوش رنگ و بی عیب بود فرستاد و پسند افتاد و پنجاه هزار روپیه من جمله پیشکش که باقی مانده بود در آن محسوب نمودند و شبیه خود را که در خانه مرصع گرفته بودند با عهد نامه و فیل سواری خاصه ظفر نشان نام برای قطب الملک بموجب التماس وکیل لو روانه فرمودند *

درینروز بعرض رسید که قلعه اردگیر و اوسه که فتح نشده بود

سنه ۱۰۴۶ (۵۳۹) شاه جهان بادشاه
 بسعي و تردد خان دوران بعد محاصره سه چهار ماهه كه سيدى
 مفتاح قلعه دار اودگير و بهوجراج حارس اوسه امان خواسته و
 اميد وار عنایات بادشاهي گشته كلیدهای قلعه را فرستاده مفتوح
 گردید و بموجب تجویز خان دوران سيدى مفتاح بمنصب سدهزاري
 و پانصد سوار و بهوجراج هزارى و پانصد سوار سرفرازي یافتند و
 خان دوران مع همراهان مورد عنایات خاص گردید *

غره جمادى الاخرى نزدیک اجین شرف نزول فرمودند و برای
 جشن جلوس چند مقام حکم نمودند *

ذکر جشن سال دهم از جلوس مطابق

سنه ۱۰۴۶ هزار و چهل و شش هجری

جشن آغاز سال دهم موافق سرانجام سفر منعقد گردید
 و هر يكى موافق پایه و مراتب و مطابق قسمت کامروای مطالب
 و فیضیاب نقد و جنس گشت بعد فراغ از راه اجمیر متوجه
 مستقر الخلامت شده زیارت حضرت خواجه معین الدین چشتی
 قدس الله سره نموده سیر کفان و تکار انگنان متوجه منزل مقصود
 گردیدند - درین ضمن از عرضه داشت خان زمان بعرض رسید که
 قلعه جنیر و غیره که در تصرف ساهو مانده بود بعد تردد نمایان
 که تفصیل آن طول دارد بتسخیر در آمد و ساهو باملن در آمده
 اگرچه برای بندگی درگاه بادشاه رجوع آورده اما خانه زاد قبل
 نموده بنوکری عادل خان رهبری نمود - و نظام الملک لباسی را که
 ماده فتنه و شورش بود با توپخانه و اسباب بسیار آنچه در قلعه یافتند
 در سرکار بضبط در آوردند و ساهو را ازان ملکت بالکل اخراج نمودند

خان زمان خود را نزد بادشاه رساند خان دوران بعد از فراغ تسخیر قلعه اودگیر و اوسه چون بگوش او رسید که قطب الملک فیل نامی با اسم گجموتی دارد که در اخفای آن وقت بودن عبد اللطیف کوشیده بحضور نوشته حکم گرفتن فیل مذکور طلبیده آن فیل را بمعنی و تجسس تمام مع مبلغ بیست و پنج هزار هون دیگر بدست آورده بر سر زمیندار دیوگره آمده در خرابی ملک او و بتصرف در آوردن مکانهای قلع و تسخیر قلعه ها کم نشین آن ضلع کوشیده باوجود رسیدن سرزبان چاند، بمدد گوشمال واقعی بهر دو دانه قلعه را بتسخیر در آورد و بعد گرفتن یک لک روپیه نقد و صد و هفتاد فیل با تحف دیگر و مقرر نمودن چهار لک روپیه پیشکش هر ساله قلعه او را با سپرده طرف کالی بهیته که کنار دریای نرندا تعلقه صوبه خاندیس واقع است آمده از زمیندار اینجا نیز مبلغ نقد و جنس و فیل گرفته بحضور معروض داشت *

هیجدهم شعبان داخل قلعه اکیر آباد گردیده حکم جشن فتوحات ضمیمه جشن وزن شمسی سال چهل و ششم فرمودند و اکثر امرای رگاب و بندهای دور و نزدیک باضافهای نمایان سرافرازی حاصل نمودند و صلحا و فضلا و شعرا و ارباب طرب خرمین خرمین زر ذخیره اندوختند و مغنیان حور مثال و رامشگران پری بضمار به تروم و جلوه در آمدند - چون بعد ممنوع ساختن سجده بزمین بوس و چهار تسلیم مامور فرموده بودند درین جشن زمین بوس را که بحجده شبیه بود نیز منع نموده همان چهار تسلیم مقور فرمودند *

درین ایام فرحت انجام یلک لک و شصت هزار روپیه مرصع آلات و غیره بطریق ساجق بخانه شه نواز خان صفوی فرستاده صبیحہ اورا برای پادشاه زاده محمد اورنگ زیب که از چندگاه نام زد بود خواستکاری نمودند - و در همین روزها انحراف مزاج پادشاه روداد و چندگاه باعث اختلال احوال امرا و رعایا گردید بعد علاج حکما و تصدق لکها از نقد و جنس که بمستیحسان و درماندگان رسید مرض بصحت کامل مبدل گردید - روز جشن غسل پادشاه زاده و بیگمان و امرا لکها تصدق و نثار گذراندند - از آن جمله بیگم صاحبہ تخت مرصع هشت پا که مبلغ دولک و پنجاه هزار روپیه بران خرچ شده بود از نظر گذراندند - درین جشن خان دوران از دکهین آمده ملازمت نمود و در صد فیل و هشت لک روپیه پیشکش زمینداران دکهین گذراند - و فیل قطب الملک را که مبلغ یک لک روپیه برای یراق آن از طرف خود خرچ نموده بود پیشکش نمود نهایت پسند فرموده هزار سوار اضافه مع عطایای نقد و جنس دیگر بخان دوران عنایت نمودند - سیدی مفتاح را بخطاب حبش خان سرفرازی دادند - و اسمعیل نبیرا عالی خان را که در قلعه اودگیر بدست آمده بود وظیفه مقرر نموده در قلعه نگاه داشتند، جمله سی لک روپیه سوازی بعضی جنس که بقیمت در نیامد درین جشن پیشکش از نظر گذشت •

گویند روزی در نزم عشرت افزای آن پادشاه ذکر سکندر ذوالقرنین بمیان آمد که هرگز از و فعلی سرنزد که جای حرف باشد - حضرت اعلی فرمودند که اگر باعتقاد مورخان که بنبوت نسبت میدهند

نظر نمایند جای ابراه ندادن والا رفتن سکندر نزد نوشابه که بصورت ایلچی رفته بود کمال خطا از بظهور آمد نزد دانشمندان فعلی که اگر نقش واژگون آرد و ندامت تمام بخشد بلا ضرور اختیار نمودن از آئین خرد مندی دور است - دیگر آنکه در نامه بدارا نوشت * ع * شد آن مرغ کو خایه زرین نهاد

پدران خود را بمرغ نسبت دادن خلاف داب بزرگان است - همچنانکه در همان روزها روزی بتقریب ذکر یکی از دیوانیان صوبجات که حقیقت سختی او در حق خلق الله باظهار امانت و جزسی بعرض رسید فرمودند که کار و بار روزگار بل بعضی مقدمات دینی بی مسامحه و مصالحه پیش بردن متعذر است چنانچه در زمان خلافت حضرت امیر المومنین شاه مردان علی مرتضی علیه السلام که نظر حق بین ایشان محض در اجرای احکام شرع متین بود در بعضی امور که نظر بر فساد زمان اتماض نمودن ضرور بود فرمودند این معنی ماده شورش گردید و کار بمقابله و شهادت رسیدن چندین هزار اصحاب سید مختار کشید - درین ضمن دیگر مذکورات آنچه بمیان آمد درین مختصر زبان خامه را جرات تحریر آن نیست مفصل در شاه جهان نامه درج است *

غرفه فنی الحججه پادشاه زاده محمد اورزنگ زیب برای کدخدائی از دکن آمده ملازمت نمود - و نظام الملک لباسی که مقید گشته بحضور رسیده بود همراه نظام الملک سابق محبوس گردید * از واقعه دکن بعرض رسید که خان زمان ازین سرای فانی بآن جهان رخت افامت کشید *

درین سال حمیني نام را شمشیر و متکلي مرصع بقیامت پنجاه هزار روپیه و نامه مشتمل بر رویداد فتح دکن و استیصال چهار بدکردار و دیگر اخبار فرحت آثار مع نقشه قلعه دولت آباد که فی الواقع زیر نطاق نه رواق مثل آن قلعه مطبوع سیاحان ربع مسکون نشان نمیدهند نزد شاه صفی شاه ایران روانه ساختند • در همین سال جشن کدخدائی پادشاه زاده محمد اورنگ زیب باصبیه مرزا شاه نواز خان حکم نمودند و سطنی حجه ده لکه روپیه ببادشاه زاده والا گهر مرحمت نمودند که در مایحتاج جشن کدخدائی صرف سازد - بیست و دویم این ماه از خانگه میرزا شاه نواز خان صفوی حفا بالوازم آن آوردند و از گل افشانی آتشبازی و دیگر آرایش عرصه کم وسعت زمین رشک افزای سپهر برین گردید - و از نغمه مطربان حوز لقا و رقاصی رامشگران فرحت افزا شور آتش حسد در دل زهره چنگی بر افروخت • بیت • برقص شاهدان لاله رخسار • نم از بهر امور آمد بگلزار نفیر و کرنا گشتند دمساز • سرود زیر و بم شد هر طرف ساز روز نهم وقت سواری شهرگشت که پادشاه زاده جوان بخت بخدمت پدر بزرگوار آمد خلعت و چاروقب و دو تعبیه لالی پیش بها و شمشیر و جمدهر و پرتله مرصع و دو اسپ و دو فیل با یراق طلا و میفا و نقره عطا نموده سهره مروارید بندست خود بر سر پادشاه زاده بختند و بخانه شاه نواز خان رخصت فرمودند در تعریف و وصف چراغان و آتشبازی و آرایش دیگر که هخرمندان در سرانجام تزیین آن کوشیده بودند چه سان پردازد که محمول

بعبارت آرائی نگردد - بادشاه خود براه دریا بر کشتی نشسته بمنزل شاه نواز خان آمده آن بزم نشاط را زیب و روشنی دو بالا بخشیدند و عقد آن دو گوهر بحر سلطنت بکبین چهار لک روپیه بسته گردید - و از صدای نغمه سرایان سحر پرداز و دست افشانی رقاصان خوش آواز که در آن بزم دلکش سامعه افروز عالمی گردید جهان جهان نسیم فرحت و نشاط بر دل جهانیان وزید * بیت *

دل افروز جشنی شد آراسته * درون و برون هر دو بپیراسته

سرا پردهای مکلل کلاه * کشیدند بر دوره جشن گاه

بزرگان درگاه بر خاستند * عروسانه جشنی بر آراستند

و همه بندهای قدیم و جدید خلعتهای فاخره از هر دو طرف یافته تملیمات مبارکباد و عطای خلعت و دیگر عنایات بجا آوردند *

چون بعرض رسید که پرتوی راج نام طفلی از اولاد چهار

نکوهیده کردار که در معرکه کارزار وقت فرار گریزانده بودند سادۀ فساد

گردیده جمعیت فراهم آورده آواره نواح وطن گشته دست تعدی در خرابی

بعضی دهات و آزار زیر دستان دراز نموده - خان دوران را فرمودند که

به تنبیه و قطع شجر حیات و قلع ریشه فساد آن بد نهاد پرداخته

بصوبه داری خود بمالوا برو - و شایسته خان را از انتقال خان زمان

بصوبه داری دکن و تعلقه نظام الملکی مقرر نموده فرمودند که خود را

تا رسیدن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب رسانده بنسق آن ضلع

پردازد *

دیگر از وقایع این سال بگوشتمال رسیدن پرتاب سنگه زمیندار طرف

شرقی است که از اطاعت مر پیچیده در جرکه راهزنان خسران

مآل داخل گردیده بود بعرض رسید - بعبدالله خان فیروز جنگ امر شد که با کومکیان صوبه بهار رفته به تنبیه آن تبه کار پردازد فیروز جنگ باتفاق دیگر همراهان شیروچنگ خود را بحصار آن بد کردار رسانده بمحاصره پرداخت - و پرتاب سنگه نظر بر استحکام حصار و زیادتی مصالح بمدافعه پیش آمد و در هر هفته و ماه مردم بسیار از هر دو طرف کشته و شهید می شدند - چنانچه دو پسر محمد یار بیگ که از شجاعان مشهور روشناس بودند باجمعی بکار آمدند و بعد محاصره شش ماه قلعه مفتوح گردید و چند روز در حویلی حصار ارت پرتاب در کمال تصدیع بی آبی محصور مانده آخر بعجز و زینهار در آمده همراه زن و فرزند بر آمده عبدالله خان را دید - بعد عرض حکم شد که پرتاب را بمکافات کردار او آوارگ دشت عدم سازند و زن او را باسلام در آورده بعقد نجیره خود در آورد - و شش فیل و پنجاه اسب واقمشه که بعد تاراج رفتن آنچه بحرکار بضبط در آمده بود بحضور رسید •

درین سال پادشاه زاده دارا شکوه را سه هزار سوار که از اصل و اضافه پانزده هزار هفت هزار سوار باشد و پادشاهزاده محمد اورنگ زیب و محمد شجاع را دو هزار سوار که از اصل و اضافه دوازده هزار هفت هزار سوار باشد اضافه مرحمت نمودن و هر یک را آفتاب گیر عنایت فرمودند - چون بسبب امسالت باران که سه ماه ایام بر شکل اصلا نبارید گرانی نله رو داد و ماده تشویش عالمی گردید و مکرر از باب عدالت با صلحا و فضلا و عام و خاص برای طلب باران بیرون شهر رفتند بعده رحمت الهی نزل نموده

نحمت خلق الله برحمت و فرجت مبدل گردید - میرجمله میرالحسی که در همد جنس مکانی از نزد قطب الملک بایران رفته باز مراجعت نموده بعد از ملازمت خاندان امیر تیمور در زمره امرای عظام درآمده بود و از سادات و اعیان ایران گفته میشد ازین جهان بآن جهان انتقال نمود - و معتمد خان را که بطحی دریم بود بجای او مقرر فرمودند *

ولایت بکلانه که مشتمل است بر سی و دو پرگنه سیر حاصل و در اعتدال هوا و وفور اشجار سایه دار پر از اثمار کنار انهار و اقسام فواکه که بکشور باج نمیدهد و مابین بندر سورت و دولت آباد بتفاوت شصت کوه عریض واقع شده و زمیندار آنجا بهرجی نام از پنجاه و در واسطه متعلق بود (؟) پادشاهزاده فامدار محمد اورنگ زیب وقت رخصت دکهن برای تسخیر آن که ملهیر و فیره نه قلعه نامی پای نام اوست بحسب التماس خود مامور گردید و بانواع عنایت معزز ساخته مرخص فرمودند *

تبت ولایتی است مشتمل بر بیست و یک پرگنه کم حاصل که در طول و عرض بصوبهای سیر حاصل باج نمیدهد و متصل سرحد کشمیر واقع است و سی و هفت قلعه باو تعلق دارد و از لنگ روپیه چیزی زیاده محصول دران ایام ازان مرز و بوم بهم نمی رسد و اکثر زمین آنجا سنگ لاج و ناکاره واقع شده و جوی آب دارد که از رنگ آن بدستور ملک آشام قریب دو هزار توله طلای کم عیار سواي محصول مذکور واصل خزانة حاکم آنجا میگردد و از انگور و خربزه شیرین و زرد آلو و شفتالو و دیگر فواکه وفور دارد -

و در مهدي جنت مكاني هاشم خان ولد قاسم خان حاكم كشمير بآن
ديار لشكر كشي نمود سواي آدم كه ي فائدا حاصل نگرديد - درين
سال بموجب حكم از تروك ظفر خان حارس كشمير كه بتحوير
تفصيل آن پرداختن تفصيل حاصل است بتسخير حضرت اعلى
در آمد - متصدبان پادشاهي همگي در لك روپيه مع عيال و اموال
سرزيان آنجا بضبط سركار در آور دند باقي بچاندنگ تازاج رفت *

چون خاتمه جلد اول شاه جهان نامه كه مراد تا آخر سال دهم
جلوس مطابق سنه [۱۰۴۷] سنه هزار و چهل و هفت هجري باشد
بذكر اوليا و فضاي آن عهد نموده فقره چند از انتخاب احوال ارباب
حال و مستعدان آن وقت بر صفحه بيان آوردهم لازم است *

سيد محمد رضوي كه اصل بزرگان اين خاندان از بخارا است
و مولدش احمد آباد گجرات به پنج واسطه بمظهر انوار ولايت
مظهر اسرار هدايت شاه عالم بخاري كه سرقد مبارك او نيز
در احمد آباد است مي رسد - و نسبت شاه عالم قدس سره
به بيحمت و يك واسطه با امير المومنين امام المتقين حضرت
علي بن ابي طالب عليه السلام منتهي ميگردد - بانواع فضل
و خوبي صوري و معنوي موصوف بود و دو بار با اعلى حضرت
قبل از اينام جلوس ملاقات واقع شده - و سيد جلال خلف
الصدق خود را بجهت تهنيت پادشاه بدار السلطنت فرساده بودند
سال هشتم جلوس از جهان فاني بروضه جارداني شناختند تاريخ
ولادت خود را خود از بين مصرع املح الشعرا شيخ سعدي رحمه الله
عليه پانته اند *

من و دست و دامان آل رسول

و میفرمودند که من بدین تاریخ مبشر شده ام .
 سید جلال گرامی خلف سید محمد مذکور است با حسن
 خلق و حسن سیرت آراسته بود و بر اکثر علوم عقلی و نقلی
 استحضار تمام داشت و بموزونی طبع که گاه گاه مضامین رنگین
 و معانی دلنشین بر زبان معرفت بیان شان جاری میگردید
 موصوف بود چنانچه ابن شعر از زاده طبع ایشان است . شعر .
 در نخوت و کبر لا علاج چکنم . با آنکه اسیر احتیاجم چکنم
 میرم ز نیاز و ناز دبر نکشم . من عاشق معشوق مزاجم چکنم
 تاریخ ولادت شان (وارث رسول) یافقه اند ابتدا در هند که نشو و نمای
 این طبقه عالیه شد سید جلال ملقب بمخدوم جهانیانست که پرتو
 ظهور شان در بلده آچه از آفتاب زیاده اشتهار دارد و سید برهان الدین
 معروف بقطب عالم که ندیده مخدوم جهانیان باشد بسبب ناموافقست
 پادشاه آن عهد در گجرات آمده در قصبه تیوه سه کرهی احمد آباد
 سکونت اختیار نمودند و همانجا آسوده اند .

دیگر سید محمد مشتهر بشاه عالمند که بیرون شهر احمد آباد
 مزار ایشان است و اوصاف سلحله او در ذکر سلاطین احمد آباد
 مسطور خواهد گردید .

میان میر که شناور بحر حقیقت و غواص لجه معرفت بود
 وطن گرامی ایشان سیهوان از تعلقه ملتان است . در ایام شروع شباب
 بدار السلطنت لاهور آمده چهل سال چنان انزوا اختیار نمودند که
 هیچ احدی را بر احوال ایشان اطلاع حاصل نبود بعده که بمرور ایام

اطوار عقیقه آن بزرگوار بر ملا انجامیدن بآر بمرتبه از ملاقات دنیا پرستان
و آرایش دنیایی دون اکراه داشتند که از رجوع طائفه آنان نفرت
تام می نمودند بل از دیدن صورت اهل ظلمه بری الطبع بودند
و تا بقای عمر تاهل و تعلق اختیار نه نمودند • بیست •
غلام همت آنم که زیر چرخ کبریا • زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
در دفعه پادشاه بدیدن آن واصل بآله تشریف بردند و میان میر
اصلا متوجه تعظیم و تکریم که بعضی فقرا و مشایخ را باهل دول و
سلطین می باشد نگردیدند و ازین معنی حضرت اعلیٰ بخیار
مشغوف گردیدند •

ملا شاه بدخشی از بدخشان بآهور آمده از خدمت میان
میر سعادت اندرز معرفت گردیده بدستور پیر بزرگوار در آمد
و رفت بروی مردم روزگار بخته بودند - و ایام سرما در آهور
و فصل گرما در کشمیر بسر میبردند - آخر بحکم پیر از سفروبان
مقرری کشمیر گشته مشهور گردیدند •

دیگر خواجه خواند (108) محمود نبیره خواجه علاء الدین عطار
که از زمره دانایان اسرار الهی محسوب میتوان نمود در اوان سلطنت
عرش آشیانی از توزان بکابل و از آنجا به هندوستان بهشت نشان
آمده شرف ملازمت پادشاه در یافتند بکشمیر رفته اقامت وززیده
آنجا خانقاه عالی بنا نموده از طرف پادشاه چند موضع در وجه
مدن معاش یافته همان جا مرحله عمر طی نمودند •

شیخ ناصر که اصل اسمش ناصر محمد است پسر ایشان محمی بشیخ ناصر ساخت. از اصحاب وجد و حال و ارباب دانش و کمال بوده در گجرات اقامت داشتند. در سیاحت مدت سیر نموده در ایام پادشاهزادگی چند گاه در رکاب بحر برده اند. در آن روزها هم در صیغ و شتا جبه و جامه پنبه دار با نیمه آستین پشمین که آن نیز خالی از پنبه نبود می پوشیدند. و مدام اسلحه پوش می بودند. بعد که منزوی گردیدند با وجود امداد یومیه و اسپ و نیل که از پادشاه بایشان میرسید همه را صرفاً فقرا و محتاجان نموده خورد بصحرا رفته گاه و هدیه آورده فروخته وجه قوت خورد مینمودند. و گاه بود که بخورتن بیخ گاه و برگ اشجار قناعت می نمودند. امور عجیبه و فریبه بحیار ازان برگزیده اطوار مشاهده می شد مثل ساختن ماهی از چوب و در آب بشنا آوردن و سرورید از قطره آب ساختن و اشرفی و روپیه از سفال بجلوه نمودن دامن اغلب که در جفرو تکبیر و تسخیر و علم ریاضی ضمیمه ولایت دست تام داشت. روزی در مجلس جشن که از باب طرب در نغمه سرائی بودند بوجد در آمده در آن حالت آب برای خوردن طلبیده نمی خورده بدیگران دادند هر که ازان تبرکاً یک دو قرت خورد عمل و آب نبات گلاب آمیز بذائقه او معلوم گردید. از غرائب دیگر آنکه راجه بکر ماجیت با وجود بیگانه بودن از آئین دین بعرض رساند که من روزی شیخ را در ایام جوانی که اصلاً موی سفید در ریش نبود غافل مشغول نماز دیدم که موی سیاه ریش ایشان بسفیدی مبدل شده و سر از تن جدا گشته ایستاده نماز ادامی نمودند. درین ضمن دارا شکوه وقاضی محمد اسلام بعرض رساندند

که بحضور ما کوزه سفال را به پرو و بل در آورده پرواز نموده از نظر
فائب شدند - ازین مقوله حکایت در شاه جهان نامه بسیار درج نموده
که از کوتاهی قلم بتحریر آن نمی پردازد *

دیگر ملا میر از جمله صاحب کمالان هروی خراسانی ست
که در عنفوان جوانی از وطن بهندوستان آمده باز احرام کعبه الله
بسته از زیارت حرمین سعادت اندوز گشته بعد از مراجعت
بخدمت ملا عبدالسلام لاهوری رسیده کسب علم عقلی و نقلی
نموده برکتب حدیث عبور بسیار نمودند و از مشاهیر مشایخ
گردیدند - و چند گاه در خدمت پادشاه و پادشاه هزاره بطریق
ملازمان و مصاحبان خلوت بحر برده بسفر عاقبت بخیر آن
جهان شناختند *

دیگر شیخ عبدالحق دهلوی که در کمالات صوری و معنوی
و تحصیل علوم عقلی و نقلی خصوص تفسیر و حدیث در تمام
هندوستان ثانی نداشت صد کتاب از تالیف او در اکثر علوم
نوشته شده از انجمله شرح مشکوٰه در حدیث اعتبار و اشتباه تمام
دارد - و از حفظ کلام الله و طواف بیت الله نیز سعادت جاودانی
حاصل نموده بود - و در مکه معظمه و مدینه منوره در عهد اکبر
پادشاه مدت برای تحقیق احادیث و صحت آن بحر برده - آخر
بعد از صد سال از مرحله عمر طی نموده بروطه رضوان شناخت *

شیخ نورالحق خلف ارشد او مولف تاریخ زبده نیز از فضایی
نیک سیر آن عهد بود مزار هر دو در دارالخلافت دهلوی است و آغاز
ظهور هر دو بزرگ از عهد محمد اکبر بادشاه بود چنانچه بذکر در آمده *

فکر جشن سال یازدهم از جلوس مطابق

سنه هزار و چهل و هفت هجری

جشن شروع سال یازدهم از جلوس بهزاران زیب و زینت بدستور هر سال رونق افزای زمین و زمان گردید هر یکی درخور قسمت و پایه بفیض رسید - و معروض گردید که مرشدقلی خان فوجدار متها که بر یکی از مرزبانان سرکش تاخته بود از رسیدن گوی تفنگ قضا جان بجان آفرین سپرد بجای او الهوردی خان مقرر گردید - چون جمعی از مفسده پیشگان بد مآل در پرگنه جدوار علم طفیان برافراشته بودند اصالت خان را مع شیخ فرید ولد قطب الدین خان بخشی اهدیان برای تنبیه او مقرر فرمودند - و بعد رسیدن فوج و محاصره نمودن حصار و ملجای آن تبه کاران که جمع کثیر از هر طرف مع پسر جانسپار خان کشته گردیدند محصوران مغلوب و دستگیر گشتند و آمدن علی مردان خان بهند

از فقرحات عمده غیبی این سال گرویدن و آمدن علی مردان خان و تسخیر قلعه قندهار است - مجملی از تفصیل آن بزبان قلم میدهد - که قلعه قندهار از سنه چهل جلوس محمد اکبر بادشاه بعد از التجا آوردن میرزا مظفر صفوی بتصرف خاندان امیر تیمور در آمده بود و در ایام سلطنت جنت مکنی شاه عباس که کمال رابطه محبت و وداد باین دودمان داشت زینل بیگ را برفاقت خان عالم که از هندوستان بمقاربت رفته رسالت را باکین شایسته سرانجام داده هر دو بادشاه را از خود راضی و شاکر ساخته مراجعت کرده بود ایلیچی نموده نزد جنت مکنی

روانه ساخت - و در نامه و پیام زبانی برای در خواست قندهار بطریق تواضع در عالم دوستی و داد تکلیف بمیان آورد - بعد از آنکه جنس مکانی درین باب با وزیر و دیگر امرای با تدبیر مصلحت بمیان آوردند جمعی صلاح دولت دران دیدند که هرگاه صحبت دیرینه در دادن قلعه که مخارج آن مداخل را احاطه می نماید قائم می ماند چه مضایقه و بعضی برخلاف آن راهنمونی نمودند - بعد از آنکه درین ماده بحضرت اعلی که در دکن تشریف داشتند نوشته مصلحت خواستند در جواب نوشتند که هرچند در تواضع نمودن این حصار جز زیادتیی القیام موروثی شاه مدعای دیگر مرکز خاطر نیست اما ظاهر بیدان دور و نزدیک این معنی را حمل بر عجز و قوتنی خواهند نمود - جنس مکانی این مصلحت را پسند نموده جواب عذر پذیر با یلچی دادند - چون دانستند که شاه عباس از رسیدن جواب یاس زگ غیرت بحرکت آورده فوجها برای تسخیر قلعه قندهار تعیین خواهد نمود از راه عاقبت بیذی بخان جهان لودی صوبه دار ملتان نوشتند که خود را بطریق کومک بپای قلعه قندهار برساند - خان جهان از راه قرب اعلی فرزندی در رفتن خود بقندهار تکامل ورزیده قلعه داری آنجا را بنام عبدالعزیز خان که از وابسته های عزیز او بود درخواست نموده مقرر کرد که بروقت ضرور خود را بکومک رساند و زینل بیگ ایلچی حقیقت را بشاه نوشته ترغیب بر قصد تسخیر قندهار نمود و شاه خود را بقندهار رساند - عبد العزیز خان بعد از محصور بودن یک و نیم ماه که خان جهان بکومک نرسید و دران ایام چنانچه بتگارش درآمده بسیب نور جهان بیگ ماند نزار میان جهان گیر و حضرت

اعلی که دفته ثانی بدکن رفته بودند بریداد بمیان آمد قلعہ را بشاه عباس داده برآمده ملازمت نموده سرخص گردید - و شاه در سنه هفده جلوس جنت مکنی مطابق سال هزار و سی و دوهجری گنجعلی خان را بحراست قلعہ قندهار مقرر نموده بصفاهان مراجعت نمود بعد ودیعت حیات گنجعلی خان علی مردان خان خلف او قلعہ دار و ناظم آن ولایت گردیده - بعده که حضرت اعلی سرپر آرای هندوستان شدند خارخار تسخیر قندهار در دل آن پادشاه ذی وقار خطور می نمود - و بحسب پیش آمدن مهم بندیلہ و خان جهان لودی و مکرر تشریف بردن بدکن کمر عزیمت بدان صوبه نتوانستند بحست - بعد مراجعت از دکن دفته ثانی بصعود خان صوبہ دار کابل حکم صادر شد که چون ارادہ روانہ نمودن یکی از پادشاه زادها برای تسخیر قلعہ قندهار مرکوز خاطر است باید که یکی از بندهای پادشاهی را که کار آزموده سخن فهم باشد بدست آوریز ضروری آن ضلع سمت قندهار روانہ نماید که خفیه خود را نزد عالی مردان خان رسانده تا مقذور او را بوجوع آوردن باین درگاه بامیندهای ترقی مرتبه و جاه رهبری و استمالت نماید - سعید خان ذوالقدر خان را بدین کار مامور نموده بقندهار روانہ ساخت - و مومی الیه خود را بعلی مردان خان رسانده بچندین وجه نهالیده از فیض بیہمار و وعده و وعید بسیار استمالت بمیان آورد - علی مردان خان بعد تقدیم ضیانت بجواب رعایت پاس نعلت و حق بندگی موروثی آن طرف را زبانی عذر خواسته ذوالقدر خان را سرخص نموده جواب نامه را موقوف بر فرستادن همراه یکی از معتمدان خود نمود - و علی بیگ نام را با نامه و سوغات نزد ظفر